Comparing the challenges and opportunities of China's comprehensive strategic partnership with Iran, Saudi Arabia, and the UAE

Hadi Torki[1]

Seyyed Zakariya Mahmoudiraja[2]

Abstract

With the emergence and expansion of China's strategic influence in West Asia and the change in the region's political-economic balance of power, the necessity of reviewing the cooperation patterns of the Islamic Republic of Iran, Saudi Arabia, and the United Arab Emirates with China has been highlighted. Using a descriptive-analytical method, the article attempts to explain the dimensions and contexts of the new power arrangements and examine the strategic consequences of China's activism on shaping the opportunities and challenges of trilateral cooperation among the three key regional players. The findings show that China's deepening economic relations, investment in energy, technology, and infrastructure, and benefiting from regional competitions have consolidated its position as a balancing actor and deterrent. On the one hand, Iran has been able to reduce the pressure of sanctions and increase its strategic depth, and on the other hand, Saudi Arabia and the UAE have gained greater maneuverability in the new order while diversifying their foreign policy and accessing economic benefits. But parallel interests, geopolitical competition, and pressure from transregional powers continue to create serious obstacles to deepening cooperation.

Keywords: West Asia, China, power realignment, balance of interests, mutual deterrence**.**

[1] PhD in international relations and university lecturer.
Email: haditorki1366@yahoo.com.
[2] Assistant Professor of Political Science, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.
Email: z.mahmoudiraja@scu.ac.ir.

نفوذ چین و همکاری سه‌جانبه در نظم جدید قدرت غرب آسیا

هادی ترکی[۱]
سید زکریا محمودی رجا[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۳

چکیده

با ظهور و گسترش نفوذ راهبردی چین در غرب آسیا و تغییر موازنه قدرت سیاسی و اقتصادی منطقه، ضرورت بازنگری در الگوهای همکاری جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی با پکن بیش از پیش برجسته شده است. این پژوهش با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و تطبیقی، به واکاوی ابعاد و زمینه‌های شکل‌گیری ترتیبات نوین قدرت پرداخته و نقش چین را در ایجاد فرصت‌ها و در عین حال، چالش‌های پیش‌روی همکاری سه‌جانبه میان این سه بازیگر کلیدی ارزیابی می‌کند. پرسش محوری آن است که نفوذ و سیاست‌های پکن چگونه بر شکل‌گیری و گسترش ظرفیت‌های همکاری و نیز بر موانع موجود در این مسیر تأثیرگذار است. فرضیه پژوهش بر این مبناست که افزایش نقش‌آفرینی چین در حوزه‌های اقتصادی، زیرساختی و فناورانه، در کنار فراهم‌سازی بستر همگرایی، هم‌زمان با تداوم رقابت‌های ژئوپلیتیک و فشار قدرت‌های فرامنطقه‌ای روبه‌رو است و این امر مانع از بهره‌برداری کامل از ظرفیت‌های همکاری می‌شود. یافته‌ها حاکی از آن است که چین با تعمیق روابط اقتصادی، سرمایه‌گذاری در بخش انرژی، فناوری و زیرساخت، و بهره‌گیری از شکاف‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای، جایگاه خود را به‌عنوان بازیگری موازنه‌گر تثبیت کرده است. در این چارچوب، ایران از فرصت کاهش فشار تحریم‌ها و تقویت عمق راهبردی بهره‌مند شده و عربستان و امارات نیز با تنوع‌بخشی به سیاست خارجی و دسترسی به سرمایه و فناوری، قدرت مانور بیشتری یافته‌اند. با این‌حال، هم‌پوشانی منافع، رقابت‌های ژئوپلیتیک و فشارهای بیرونی همچنان به‌عنوان موانعی مهم در مسیر تعمیق همکاری‌ها باقی مانده است. در مجموع، پویایی و پیچیدگی تعاملات قدرت در غرب آسیا بیش از پیش با نقش چین و تحولات ساختاری نظام بین‌الملل درهم‌تنیده و وابسته شده است.

واژگان کلیدی: غرب آسیا، چین، بازآرایی قدرت، موازنه منافع، بازدارندگی متقابل

---

[۱] دکترا روابط بین الملل و مدرس دانشگاه.
Email: haditorki1366@yahoo.com.
[۲] استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز. ایران.
Email: z.mahmoudiraja@scu.ac.ir.

مقدمه

در دهه‌های اخیر، تغییر آرایش قدرت در نظام بین‌الملل، به‌ویژه با صعود شتابان چین و بازتعریف نقش قدرت‌های بزرگ، به تحولات عمیقی در معادلات سیاسی و اقتصادی مناطق راهبردی جهان انجامیده است. غرب آسیا، با تمرکز بالای ذخایر انرژی، موقعیت ممتاز ژئوپلیتیک و درهم‌تنیدگی رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، همواره یکی از کانون‌های اصلی توجه بازیگران بزرگ جهانی بوده است. در این میان، ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی نه‌تنها به‌دلیل ظرفیت‌های اقتصادی و انرژی، بلکه به‌عنوان قدرت‌هایی پیگیر منافع ملی و سیاست‌های مستقل در سطح منطقه، جایگاهی محوری در معادلات منطقه‌ای یافته‌اند. هر یک از این کشورها، با اتخاذ راهبردها و اولویت‌های ویژه خود، می‌کوشند فراتر از تعامل صرف با قدرت‌های بزرگ، در شکل‌دهی به معادلات جدید قدرت در منطقه نیز نقش‌آفرینی کنند. در این فضا، چین به‌عنوان یکی از بازیگران مؤثر نظم نوین جهانی، غرب آسیا را با نگاهی راهبردی و فراتر از ملاحظات صرفاً اقتصادی در دستور کار قرار داده است. سیاست پکن در این منطقه نه‌تنها معطوف به تأمین انرژی و منافع اقتصادی، بلکه مبتنی بر تعمیق نقش‌آفرینی در بازتعریف موازنه قدرت و ایجاد شبکه‌ای نوین از همکاری‌های چندجانبه است. چین می‌کوشد بخشی از فرآیند بازآرایی قدرت جهانی را از طریق پیوندهای ویژه با مناطق کلیدی همچون غرب آسیا رقم بزند و منافع بلندمدت خود را در چارچوبی چندلایه و انعطاف‌پذیر با تحولات محیط بین‌الملل تامین کند.

با این حال، روابط پکن با ایران، عربستان و امارات در قالبی واحد نمی‌گنجد و تحت تأثیر عواملی چون تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، رقابت‌های تاریخی و ایدئولوژیک میان ایران و عربستان، و پیوندهای امنیتی گسترده امارات و عربستان با غرب، به‌صورت متمایز و گاه متعارض دنبال می‌شود. برای نمونه، همکاری راهبردی چین و ایران برای تهران ابزاری جهت کاهش فشارهای خارجی و جذب فناوری و سرمایه‌گذاری است، هرچند با موانع ناشی از تحریم‌ها و فشار غرب مواجه می‌شود. در مقابل، عربستان و امارات با تکیه بر ثبات اقتصادی و روابط سنتی با غرب، فضای بیشتری برای تنوع‌بخشی به شرکای خود و ارتقای فناوری دارند، اما رقابت بر سر رهبری منطقه‌ای و ملاحظات هویتی، تعامل با پکن را برای آن‌ها پیچیده و شکننده می‌سازد. یکی از ابعاد راهبردی کمتر مورد توجه در ادبیات موجود، نقش بنیان‌های هویتی، ایدئولوژیک و تمدنی در جهت‌گیری همکاری این سه کشور با چین است. ایران با تکیه بر سنت تمدنی دیرینه و گفتمان مقاومت، تعمیق روابط با پکن را توازنی در برابر فشارهای غرب و مسیری برای رهایی از انزوای تحریمی می‌داند. در مقابل، عربستان و امارات با رویکردی عمل‌گرایانه و در عین حال محافظه‌کارانه، در پی ارتقای جایگاه جهانی و بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی چین هستند، هرچند پیوندهای امنیتی عمیق آن‌ها با غرب مانع از شکل‌گیری همکاری همه‌جانبه با پکن می‌شود. به این ترتیب، اشتراکات و افتراقات سه کشور در سطوح سیاسی، اقتصادی، هویتی و تمدنی نه‌تنها الگوی تعامل با چین را تعیین می‌کند، بلکه موفقیت یا ناکامی آن‌ها را در پیگیری منافع ملی و جایگاه منطقه‌ای در سایه حضور قدرت‌های جهانی رقم می‌زند. چین نیز با درک حساسیت موازنه قدرت و رقابت بازیگران منطقه‌ای، رویکردی ترکیبی از همکاری، احتیاط و انعطاف‌پذیری در پیش گرفته است تا ضمن حفظ منافع خود، ثبات و پایداری نفوذش در غرب آسیا را تضمین کند. از این منظر، تعریف دقیق و منسجم از واقعیت چندوجهی روابط چین با ایران، عربستان و امارات، مستلزم تحلیلی تطبیقی، سیستمی و عمیق از پیوندهای اقتصادی، هویتی و سیاسی است؛ تحلیلی که بدون آن، ارزیابی پیامدهای حضور پکن به‌عنوان یکی از معماران نظم آینده منطقه و تأثیرش بر رفتار و سیاست‌ورزی این سه بازیگر، ناقص خواهد بود. بر همین اساس، پرسش محوری این پژوهش آن است که سیاست‌ها و نفوذ روبه‌گسترش چین در غرب آسیا چگونه می‌تواند همزمان فرصت‌ها و چالش‌هایی برای همکاری سه‌جانبه ایران، عربستان سعودی و امارات

در چارچوب تحولات قدرت جهانی ایجاد کند. فرضیه اصلی نیز بر این مبناست که چین با بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی، فناورانه و زیرساختی خود، زمینه‌های مهمی برای همگرایی این سه کشور فراهم می‌آورد، اما پویایی رقابت ژئوپلیتیک، فشار بازیگران بیرونی و ناهمگونی راهبردهای ملی، مانع شکل‌گیری همکاری مطلوب می‌شود و الگویی دوگانه از پیشرفت و بازدارندگی را پدید می‌آورد.

۱- پیشینه پژوهش

نفوذ چین و بازآرایی قدرت سیاسی ـ اقتصادی در غرب آسیا طی سال‌های اخیر، هم‌زمان با تحرکات گسترده ایالات متحده، نظم منطقه‌ای را در معرض فرصت‌ها و چالش‌های نوینی قرار داده است. آثار منتشرشده در این حوزه دارای تنوع قابل‌توجهی بوده و می‌توان آن‌ها را در چهار محور اصلی دسته‌بندی کرد.

نخست، در پیوند با نقش قدرت‌های خارجی و بازیگران منطقه‌ای، پژوهش‌هایی چون آقازاده و برزگر (۱۴۰۳) با تمرکز بر نقش بازدارنده اسرائیل نشان داده‌اند که روایت‌سازی تهدید اسلام سیاسی و فعالیت‌های لابی‌گری، از عوامل کاهش عمق همکاری تهران و پکن به شمار می‌رود. در سطحی کلان‌تر، اکرمی و محمدی رمضانی (۱۴۰۳) و پاک‌باطن و طالبی (۱۴۰۳) به تشدید رقابت ژئوپلیتیک میان ایالات متحده و چین در غرب آسیا اشاره کرده‌اند؛ رقابتی که در آن واشنگتن با تکیه بر ائتلاف‌های امنیتی و اقتصادی در پی حفظ تعادل قوای سنتی در برابر گسترش نفوذ راهبردی پکن است. هم‌راستا با این دیدگاه، صفوی و همکاران (۱۴۰۳) با رویکرد سناریونویسی، چهار وضعیت کلیدی را برای آینده امنیت ملی ایران در پرتو حضور چین ترسیم کرده‌اند. دوم، در حوزه استراتژی و امنیت انرژی، مقالاتی چون رضاپور و صبوری (۱۴۰۳)، ترابی و کاوه (۱۴۰۱) و عزیزی و همکاران (۱۴۰۰) استراتژی کلان چین برای تضمین امنیت انرژی را در چارچوب ابتکار «یک کمربند ـ یک راه» و سرمایه‌گذاری‌های ترانزیتی و انرژی‌محور بررسی کرده‌اند. این مطالعات نشان می‌دهد که سیاست موازنه‌گرایانه پکن در تعامل هم‌زمان با ایران و عربستان نه‌تنها بر اهداف اقتصادی استوار است، بلکه هدف تضعیف نظم آمریکایی را نیز دنبال می‌کند. غفاری‌زاده و همکاران (۱۴۰۱) نیز در تحلیل همکاری اقتصادی و انرژی میان چین و آمریکا در منطقه به این نتیجه رسیده‌اند که باوجود رقابت، همکاری در امنیت انرژی ادامه یافته است. سوم، در حوزه اقتصاد سیاسی و الزامات زیرساختی، عابدینی و همکاران (۱۴۰۰) و پوراحمدی‌میبدی و همکاران (۱۳۸۸) تأکید کرده‌اند که حضور چین در منطقه تأثیری چندبعدی دارد، اما ضعف ساختارهای اقتصادی، ناکامی خصوصی‌سازی و وابستگی به نفت، کشورهای نفتی حاشیه خلیج فارس ـ از جمله ایران، عربستان و امارات ـ را در برابر تحولات جهانی آسیب‌پذیرتر کرده است. از منظر تطبیقی، کینینمونت (۲۰۱۷) در بررسی چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان، با مقایسه ساختارهای حکمرانی ایران، امارات و قطر، کارآمدی سیاست تنوع اقتصادی و اصلاحات نهادی را در جذب سرمایه و تقویت رقابت‌پذیری برجسته کرده است. چهارم، در زمینه چارچوب‌های مفهومی، موازنه‌سازی و راهبرد کلان، رضازاده و همکاران (۱۴۰۳) قدرت نرم چین را موتور محرک دیپلماسی میانجی‌گر و الگوی همزیستی اقتصادی متفاوت با مدل‌های غربی دانسته‌اند که بر سرمایه فرهنگی و ابزارهایی چون ابتکار کمربند ـ راه متکی است. راه‌نجات و تقی‌پور جاوی (۱۴۰۰) و قربانی و علی‌پور (۱۴۰۱) سیاست موازنه‌سازی چین در مدیریت رقابت‌های منطقه‌ای و تعامل با اتحادیه اروپا را بررسی کرده و پیامدهای این رویکرد را هم‌زمان فرصت‌ساز و تهدیدزا برای امنیت ملی ایران ارزیابی کرده‌اند. نوذری و همکاران (۱۴۰۲) نیز با تمرکز بر شاخص‌های رقابت ژئوپلیتیک هند و چین، بر ضرورت انطباق سیاست‌گذاری ایران جهت بهره‌گیری از فرصت‌ها و مهار تهدیدها تأکید کرده‌اند. در منابع بین‌المللی، استیگ استنسلی (۲۰۲۰) پیشران‌های کلیدی همکاری بلندمدت ایران و چین را در قالب وابستگی متقابل انرژی، ترانزیت و توسعه زیرساخت تحلیل کرده و بر نقش این همکاری در ارتقای امنیت انرژی چین و دسترسی ایران به زنجیره‌های ارزش‌افزوده و منابع مالی تأکید داشته است. در همین راستا، اسلامی و همکاران (۱۴۰۱) آثار

توافق جامع ایران و چین را بررسی و در کنار فرصت‌های نوین دیپلماسی اقتصادی، موانع ساختاری و تحریم‌ها را از عوامل بالفعل‌نشدن ظرفیت‌ها برشمرده‌اند.

مطالعه حاضر، با عبور از رویکردهای تک‌بُعدی، با نگاهی چندسطحی و ترکیبی به واکاوی پیامدهای نفوذ چین در غرب آسیا می‌پردازد و برای نخستین‌بار الگوی هم‌زمانِ همکاری و رقابت سه‌جانبه ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی را در بستر پویایی‌های کلان و خرد نظم منطقه‌ای و جهانی، در قالبی تطبیقی و تلفیقی تحلیل می‌کند. ادغام مفاهیم موازنه منافع و بازدارندگی متقابل با چارچوب نئورئالیسم ساختاری، این امکان را فراهم کرده است که سازوکارهای همگرایی و واگرایی در روابط سه کشور با چین با دقت بیشتری تبیین شود. افزون بر این، برخلاف رویکردهایی که صرفاً چین را به‌عنوان یک موازنه‌گر یا تهدید فرض کرده‌اند، این پژوهش به‌طور هم‌زمان ظرفیت‌های فرصت‌آفرین و چالش‌زای روابط را بررسی کرده و تأثیر تحولات بین‌المللی و اقتصاد سیاسی داخلی را در بازآرایی معادلات قدرت منطقه‌ای و تعریف منافع نوین برجسته ساخته است.

۲-چارچوب نظری: موازنه منافع[1] و بازدارندگی متقابل[2]

در تحلیل پویایی‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی غرب آسیا، به‌ویژه با ورود بازیگر فرامنطقه‌ای همچون چین، استفاده از چارچوب نظری مبتنی بر «موازنه منافع» و «بازدارندگی متقابل» به‌گونه‌ای روزافزون ضرورتی حیاتی یافته است؛ زیرا دیگر تبیین رفتار بازیگران عمده‌ای چون ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی از صرف موازنه قوا عبور کرده و در ساحت نظری پیشرفته‌تر قرار می‌گیرد. بر اساس آموزه‌های نوواقع‌گرایی ساختاری به روایت والتز و رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر[3]، ساختار آنارشیک نظام جهانی و بازتولید مکرر شرایط عدم قطعیت نهادی، موجب می‌شود که دولت‌ها ـ فراتر از تأمین برابری کمی قدرت ـ پیوسته در معرض بازتعریف و اولویت‌بندی منافع حیاتی خود قرار گیرند(Mearsheimer, 2001: 73-74 ؛ Waltz, 1979: 117-119؛ دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۴۰۰: ۳۲۵؛ شفقت‌نیا آباد و اختیاری امیری، ۱۴۰۳: ۸-۱۰ .(براین مبنا، «موازنه منافع» نه صرفاً به معنای تنظیم آرایش قوا بلکه به معنای سنجش مستمر وزن نسبی تهدیدات ادراک‌شده، فرصت‌های استراتژیک و هزینه-فایده‌های برخورد یا همکاری است؛ درواقع، دولت‌ها برای مواجهه با شکنندگی نظم منطقه‌ای و کاهش آثار ریسک ناشی از تغییرات قدرت، پیوسته اقدام به بازتولید اولویت‌ها و تنظیم همگرایی یا واگرایی‌های مقطعی خود می‌کنند (Sheehan, 2005: 21-23; عباسی و مقصودی، ۱۴۰۳: ۱۲۱-۱۲۲). در این فضا، «بازدارندگی متقابل» از سطح کلاسیک و یک‌سویه فراتر رفته و به قالبی چندلایه و تعادلی بدل شده است که در آن هرگونه اقدام تهاجمی راهبردی، عملاً با واکنش هزینه‌بر و متقابل از سوی دیگر بازیگران ـ اعم از منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای ـ روبه‌رو می‌شود(Mearsheimer, 2001: 114, 156 ؛ رسولی‌ثانی‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۳: ۵۷-۶۰) دولت‌ها کوشیده‌اند به‌جای اتکاء منحصراً بر موازنه سخت‌افزاری، با استفاده از چینش چندگانه ابزارهای بازدارندگی اعم از تسلیحاتی، فناورانه، اقتصادی و حتی هنجاری، مدیریت خود را بر محیط آشوبناک پیرامونی و بر تنظیم رابطه خود با چین ارتقاء دهند؛ مسئله‌ای که باعث تعمیق نوعی «رقابت متعالی بازدارندگی» شده، چون هر یک با متنوع‌سازی شراکت‌ها، ظرفیت‌های آسیب‌پذیری و آسیب‌زنی طرف مقابل را از طریق سازوکارهای هزینه‌افزا و پاسخ سریع مدیریت می‌کند(Waltz, 2000: 27-29) ؛ (شفقت‌نیا آباد و اختیاری امیری، ۱۴۰۳: ۱۰)؛ (Griffiths, 1992: 83). نتیجه چنین پویایی‌ای، شکل‌گیری ترتیبات ائتلافی سیال و گذراست؛ به‌نحوی‌که هرگونه اتحاد یا همکاری سه‌جانبه ایران، عربستان و امارات در نسبت با چین، نه محصول ترجیح ایدئولوژیک یا اراده‌ی سیاسی منفرد، بلکه تابعی از ارزیابی پویا و پیچیده منافع متباین،

[1] Balance of Interests
[2] Mutual Deterrence
[3] structural neorealism

تهدیدات ادراک‌شده و ظرفیت‌های متقابل بازدارندگی است. هر سه بازیگر منطقه‌ای، در وضعیتی از امنیت‌شدگی پیچیده و رقابت مبتنی بر موازنه منافع سیال، پیوسته سیاست‌های خود را برای ارتقاء جایگاه نسبی در نظم ساختاری منطقه و جلب یا متوازن کردن حمایت بازیگر فرامنطقه‌ای (چین) تنظیم می‌کنند(Waltz, 1979: 118-119) ؛ (عباسی و مقصودی، ۱۴۰۳: ۱۲۲؛ رسولی‌ثانی‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۳: ۵۷-۶۰) از این منظر، روندهای همکاری و واگرایی قویاً مشروط به کارآمدی سازوکارهای بازدارندگی متقابل و برآورد سیستمی از تبعات امنیتی و اقتصادی تعمیق روابط با چین است؛ روندی که نتیجه‌اش تکوین یک ژئوپلیتیک موازنه‌ساز برآمده از مدیریت همزمانِ فرصت و تهدید در بستر هم‌افزایی و تضاد منافع حیاتی بازیگران منطقه‌ای و جهانی است.

۳- مشارکت جامع راهبردی

یکی از مفاهیم اساسی و کلیدی در عرصه روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌گرایی، مشارکت راهبردی میان بازیگران مختلف است که عمدتاً حول محور مسائل امنیتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سایر حوزه‌های حیاتی شکل می‌گیرد. این نوع مشارکت، پاسخی ساختاری و بلندمدت به پیچیدگی‌های نظم نوین جهانی و ضرورت هم‌افزایی کشورها در مواجهه با چالش‌ها و فرصت‌های مشترک به‌شمار می‌رود و در دهه‌های اخیر جایگاه پررنگی در تحلیل‌های سیاست خارجی و نظریات همکاری بین‌المللی یافته است. در این چارچوب، مشارکت جامع راهبردی به‌عنوان بالاترین سطح همکاری میان دولت‌ها و سازمان‌ها مطرح می‌گردد و ماهیتی فراتر از توافق‌های متعارف، موقت یا سطحی دارد. این مفهوم بر سه رکن اعتماد متقابل، منافع مشترک و اهداف استراتژیک بلندمدت استوار است و معمولاً زمانی شکل می‌گیرد که طرفین دارای چشم‌انداز همگرا و رویکرد توسعه‌محور باشند که در ابعاد مختلف امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و حتی محیط‌زیستی قابل‌پیگیری است (فتحی و جهان‌بین ۱۳۹۸). عنصر اعتماد متقابل شالوده اصلی چنین مشارکتی به‌شمار می‌رود؛ به‌گونه‌ای که بدون سابقه ارتباطات مثبت، تعهد به شفافیت و تضمین پایبندی به توافقات، ظرفیت تبدیل این نوع روابط به شراکتی پویا و بلندمدت وجود نخواهد داشت. افزون براین، تحقق منافع مشترک، انگیزه اصلی ورود کشورها، سازمان‌ها یا شرکت‌ها به مشارکت جامع راهبردی است. این منافع طیف وسیعی را دربر می‌گیرد؛ از امنیت انرژی و دسترسی به بازارهای جدید گرفته تا انتقال فناوری، همکاری‌های فرهنگی، سرمایه‌گذاری زیرساختی و علمی. آنچه مشارکت جامع راهبردی را از ائتلاف‌های مقطعی یا واکنشی متمایز می‌سازد، ماهیت بلندمدت اهداف، برنامه‌ریزی منسجم و تلاش برای هم‌افزایی راهبردی است؛ به‌عبارت‌دیگر، افق زمانی این همکاری‌ها نه حل یک بحران کوتاه‌مدت، بلکه ارتقاء وضعیت کلی و توانمندسازی همه‌جانبه است (عطایی، ۱۳۹۲).

مشارکت جامع راهبردی معمولاً در قالب بسته‌ای از توافقات رسمی، پیمان‌های همکاری چندلایه، برنامه‌های علمی، فرهنگی یا نظامی مشترک و سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت متبلور می‌شود. این سطح از همکاری ناگزیر مستلزم اصل احترام به حاکمیت ملی، اجتناب از مداخله در امور داخلی و التزام به حل اختلافات از مسیر گفت‌وگو و رعایت منافع همه طرف‌ها است. این اصول باعث می‌شود که چنین روابطی به یکی از مؤثرترین ابزارهای سیاست خارجی برای مدیریت عدم قطعیت‌های نظام بین‌الملل و ظرفیت‌سازی برای بازیگران در مواجهه با چالش‌های مشترک تبدیل گردد (سلیمانی، ۱۳۹۸). در مثال‌های معاصر، مشارکت جامع راهبردی میان برخی قدرت‌های بزرگ و نوظهور مانند چین و روسیه یا همکاری‌های چندجانبه میان کشورهای اروپایی و ایالات‌متحده، بستری برای ارتقاء همکاری‌های اقتصادی، فناوری، انرژی، محیط‌زیست و حتی بازیابی نظم جهانی فراهم ساخته است. در این‌گونه مشارکت‌ها، حجم بالایی از مبادلات تجاری، انتقال فناوری، تبادل نیروی انسانی متخصص و حتی هماهنگی راهبردی در عرصه سیاست خارجی و امنیت را شاهد هستیم. در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۴، روابط ایران و چین

یکی از بارزترین نمونه‌های پیاده‌سازی الگوی مشارکت جامع راهبردی در غرب آسیا بوده است. انعقاد توافقنامه ۲۵ ساله همکاری جامع استراتژیک میان دو کشور در سال ۲۰۱۵، نقطه عطفی تاریخی در روابط تهران و پکن محسوب می‌شود. این توافقنامه، نه‌تنها راه را برای توسعه ابعاد مختلف همکاری‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی هموار ساخت، بلکه توانست حجم مبادلات تجاری و حجم سرمایه‌گذاری مستقیم میان دو کشور را افزایش قابل‌توجهی دهد. در حوزه انرژی، چین به‌عنوان اصلی‌ترین بازار صادرات نفت ایران و تأمین‌کننده فناوری‌های انرژی محور ظاهر شد و در پروژه‌های نفت و گاز ایران نقشی کلیدی ایفا کرد. در بعد سیاسی، حمایت چین از برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز جمهوری اسلامی ایران و مخالفت با تحریم‌های یک‌جانبه بین‌المللی، همسویی دو کشور را در سطوح فراتر از منافع صرفاً اقتصادی نمایان ساخت و پایه‌ای برای تعمیق همکاری‌های راهبردی گذاشت. تقویت تبادلات فرهنگی و علمی از طریق اعزام دانشجو و استاد، برگزاری رویدادهای مشترک و اجرای پروژه‌های فناورانه، در کنار همکاری‌های نظامی شامل برگزاری رزمایش‌های مشترک و انتقال فناوری دفاعی، ابعاد گسترده‌تری به این مشارکت راهبردی بخشیده است. با توجه به چالش‌ها و فشارهای مشترک عمدتاً ناشی از تحریم‌های غرب و تحولات ژئوپلیتیکی، هر دو طرف اهمیت تعاملات خود را به‌عنوان الگویی از مشارکت جامع راهبردی دوجانبه و بلندمدت ارتقا داده‌اند؛ الگویی که بر پیوند میان منافع ملی و راهبردی، ظرفیت‌های اقتصادی، پیوندهای سیاسی و الزامات امنیتی تکیه دارد و پیش‌بینی می‌شود در آینده نیز روند رو به رشدی را در پیش گیرد (الرودان، ۲۰۰۷).

۴-تبیین اهداف و چشم‌انداز سند راهبردی ایران و چین

در شرایطی که نظام بین‌الملل با دگرگونی‌های ژرف ژئوپلیتیکی و اقتصادی مواجه است و رقابت قدرت‌های بزرگ ـ به‌ویژه میان چین و ایالات متحده ـ دامنه و شدت بیشتری یافته، مفهوم «مشارکت جامع راهبردی» در روابط جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین، جایگاهی فراتر از یک توافق دوجانبه یافته است. این نوع مشارکت، ساختاری بلندمدت و نظام‌مند پدید می‌آورد که منافع و اهداف دو کشور را در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی در هم می‌آمیزد و آن‌ها را بر مبنای اصولی چون احترام متقابل به حاکمیت ملی، عدم مداخله در امور داخلی، توسعه صلح‌آمیز و تأکید بر منافع مشترک ساماندهی می‌کند (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۶). چین به‌عنوان قدرتی نوظهور با رشد سریع اقتصادی و نقش فزاینده در ترتیبات ژئوپلیتیکی، اهداف کلیدی متعددی را در همکاری راهبردی با ایران دنبال می‌کند. از جمله، تأمین امنیت انرژی و تضمین دسترسی پایدار به منابع متنوع نفت و گاز ایران ـ به‌ویژه در بستر تحولات پرریسک بازار جهانی و رقابت‌های ژئوپلیتیک ـ جایگاهی راهبردی دارد. افزون بر آن، موقعیت جغرافیایی ایران به‌عنوان حلقه اتصال شرق و غرب و گذرگاه مهم «ابتکار کمربند و جاده» به پکن امکان می‌دهد مسیرهای تجاری و انرژی جایگزین را برای حفاظت از شریان‌های حیاتی خود توسعه دهد، تحریم‌ها و محدودیت‌های آمریکا را دور بزند و پیوندهای اقتصادی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را تعمیق بخشد. این همکاری همچنین بستری برای افزایش وزن سیاسی ـ راهبردی چین در غرب آسیا و در رقابت با آمریکا فراهم می‌آورد و موازنه قدرت را تا حدی به سود پکن تغییر می‌دهد (زکریا، ۱۳۹۹).

در سوی مقابل، جمهوری اسلامی ایران در واکنش به فشارهای تحریمی و برای گریز از انزوای اقتصادی و سیاسی، به همکاری با چین نگاهی راهبردی دارد. این شراکت، مسیری برای خنثی‌سازی نسبی آثار منفی تحریم‌ها از طریق تنوع‌بخشی به صادرات انرژی، گسترش تبادلات مالی، بهره‌گیری از ظرفیت‌های زیرساختی جهان‌رو به چین و دستیابی به فناوری‌های نوین فراهم می‌کند. جذب سرمایه‌گذاری خارجی، توسعه زیرساخت، تقویت صنایع پیشرفته و استفاده از دانش و تجربه مدیریتی چین، از اولویت‌های ایران در این مسیر است. در بعد امنیتی نیز، اتحاد راهبردی با چین به تهران ابزاری برای تقویت بازدارندگی و

بهره‌گیری از حمایت یک قدرت جهانی در برابر تهدیدات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌بخشد (چیدلی، ۲۰۱۴). این اهداف و انگیزه‌ها در بُعد زمانی نیز لایه‌بندی می‌شوند: در کوتاه‌مدت، کاهش فشار تحریم‌ها، افزایش صادرات و توسعه زیرساخت؛ در میان‌مدت، ارتقای تجارت خارجی، کسب فناوری و تقویت صنایع راهبردی (اختیار، ۱۳۹۶)؛ و در بلندمدت، دستیابی به جایگاه ژئوپلیتیک ممتاز، گسترش اقتصاد دانش‌بنیان، کاهش وابستگی به غرب و تنوع‌بخشی به روابط بین‌المللی (دیاب، ۲۰۱۹). در مقابل، چین با تضمین دسترسی به انرژی ارزان و مطمئن، بهره‌گیری از موقعیت راهبردی ایران و کاهش موانع حضور در غرب آسیا، استراتژی تداوم توسعه و تثبیت قدرت جهانی خود را دنبال می‌کند. تجربه یک دهه گذشته نشان داده است که این مشارکت راهبردی آثار گسترده‌ای داشته است. در حوزه اقتصادی، سرمایه‌گذاری مستقیم و غیرمستقیم، توسعه پروژه‌های زیرساختی بزرگ، افزایش صادرات نفت و گاز و گسترش همکاری‌های بانکی و صنعتی، نقشی چشمگیر در تقویت تاب‌آوری اقتصاد ایران در برابر تحریم‌ها ایفا کرده است. توافق ۲۵ ساله و همکاری‌های نفتی، بانکی، صنعتی و فناورانه، نمونه بارز این پیوند ساختاری است (حرب، ۲۰۱۹). در بعد سیاسی، اشتراک دیدگاه‌های ضد هژمونیک، حمایت چین از عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای و رایزنی‌های مستمر دیپلماتیک، نشانه‌های عمق‌یابی روابط را تقویت کرده است (جانسون، ۲۰۰۳). در بُعد امنیتی نیز، برگزاری رزمایش‌های مشترک، همکاری‌های آموزشی و انتقال فناوری نظامی، به افزایش توان بازدارندگی ایران و ارتقای وزن ژئوپلیتیک منطقه‌ای هر دو طرف منجر شده است (زکریا، ۱۳۹۹). در کنار این‌ها، تقویت تعاملات فرهنگی، توسعه دیپلماسی علمی، تبادل دانشجو و همکاری‌های دانشگاهی و پژوهشی، لایه نرم قدرت در روابط دو کشور را عمق بخشیده است (چیدلی، ۲۰۱۴). جمع‌بندی این روندها در بازه ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که مشارکت جامع راهبردی ایران و چین الگوی پویا و مکملی از منافع اقتصادی، ژئوپلیتیک، امنیتی و فرهنگی را شکل داده است؛ الگویی رشدیابنده و آینده‌نگر که قابلیت تبدیل‌شدن به نمونه‌ای برای دیگر تعاملات منطقه‌ای را دارد و می‌تواند سهم موثری در ارتقای ثبات، توسعه و جایگاه دو کشور در نظم نوین بین‌الملل ایفا کند؛ ظرفیتی که با تداوم تغییرات ژئوپلیتیکی و رقابت قدرت‌های بزرگ، اهمیت بیشتری خواهد یافت (ناجی، ۲۰۱۹؛ مک‌کرنان، ۲۰۲۰).

۵- فرصت‌ها و چالش‌های مشارکت جامع راهبردی چین با ایران

تعامل راهبردی ایران و چین در سال‌های اخیر به یکی از موضوعات محوری در حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای بدل شده است. این رابطه را نمی‌توان صرفاً در چارچوب همکاری‌های متعارف یا مقطعی تفسیر کرد، بلکه باید آن را در بستر تحولات ژئوپلیتیکی، اقتصادی و ایدئولوژیک نظام جهانی تحلیل نمود؛ جایی که تغییر در ساختار قدرت جهانی و منطقه‌ای، افول تدریجی هژمونی غرب و ظهور چین به‌عنوان بازیگری اثرگذار، ظرفیت‌های نوینی برای تعیین مسیر سیاست خارجی و نقش‌آفرینی جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌الملل ایجاد کرده‌اند (برزگر، ۱۳۹۴). فرصت‌های این تعامل راهبردی را می‌توان در سه سطح منطقه‌ای، جهانی و داخلی بررسی کرد. در سطح منطقه‌ای، موقعیت ژئوپلیتیک ممتاز ایران به‌عنوان کریدور انرژی و ترانزیت میان شرق و غرب آسیا، جایگاهی کلیدی در تحقق پروژه‌هایی همچون «کمربند و جاده» به پکن بخشیده است. این موقعیت ویژه، زمینه جذب سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و فناورانه و افزایش قدرت چانه‌زنی تهران در معادلات امنیتی و اقتصادی منطقه را فراهم می‌کند (التیامی‌نیا، ۱۳۹۵). همکاری‌های دو کشور در مدیریت بحران‌های امنیتی، مقابله با تروریسم، ثبات‌سازی منطقه‌ای و مهار کانون‌های ناامنی در حوزه‌هایی مانند خلیج فارس و افغانستان، نه‌تنها نقش ایران را در معماری امنیتی اوراسیا و غرب آسیا ارتقا می‌دهد، بلکه می‌تواند به تضعیف بازیگران رقیب و شکل‌دهی ترتیبات جدید قدرت منجر شود. در سطح جهانی، قدرت‌یابی چین و فعالیت آن در سازوکارهایی چون بریکس و سازمان همکاری شانگهای، فرصتی بی‌بدیل برای ایران ایجاد کرده است. حمایت‌های عملی پکن ـ از جمله به‌کارگیری وتو در شورای امنیت در بزنگاه‌های حساس، خرید نفت از

ایران حتی در اوج فشار تحریم‌های غرب و پشتیبانی از سیاست‌های استقلال‌طلبانه تهران ـ به ابزاری راهبردی برای کاهش آسیب‌پذیری ایران در برابر فشارهای یکجانبه غرب تبدیل شده است (لی، ۲۰۲۰). این پشتیبانی‌ها، همراه با شکل‌گیری چشم‌انداز نظم چندقطبی، امکان طراحی مدل‌های نوین همکاری بلندمدت در حوزه انرژی، فناوری‌های پیشرفته و تعاملات علمی ـ فرهنگی را تقویت می‌کند.

در سطح داخلی، همکاری با چین فرصت‌های متنوعی برای توسعه بومی و تقویت استقلال اقتصادی و فناورانه فراهم می‌آورد. سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی و فناورانه، انتقال دانش، گسترش تعاملات علمی، اجرای پروژه‌های عمرانی مشترک، ارتقای ظرفیت دانشگاه‌ها و افزایش رفاه عمومی از طریق اشتغال‌زایی، همگی از آثار مثبت این همکاری است (ژو، ۲۰۱۳). به‌علاوه، رویکرد چندجانبه‌گرایی و توسعه همکاری‌های جنوب ـ جنوب در سایه تعامل با چین، افق‌های تازه‌ای پیش‌روی حکمرانی ملی قرار داده است. بااین‌حال، این مسیر بدون چالش نبوده است. مهم‌ترین مانع، شکاف‌های سیاسی و اجتماعی داخلی است؛ جایی که فضای دوقطبی میان جریان‌های غرب‌گرا و شرق‌گرا، گفتمان‌های متعارضی درباره همکاری با چین ایجاد کرده است. منتقدان، با برجسته کردن مسائلی چون ماهیت کمونیستی نظام سیاسی پکن، شایعات مربوط به استعمار اقتصادی از طریق قرارداد ۲۵ ساله، ادعای تصاحب مناطق استراتژیک ایران و برجسته‌سازی نقض حقوق مسلمانان در سین‌کیانگ، مشروعیت این همکاری را زیر سؤال می‌برند (عزتی، ۱۳۸۵). این فضاسازی رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی، ذهنیت عمومی را درباره مزایای سند راهبردی با تردید همراه می‌سازد. در مقابل، جریان‌های مقاومتی و ضد سلطه، چین را شریک راهبردی قابل‌اعتماد می‌دانند؛ آنان با استناد به حمایت‌های دیپلماتیک و اقتصادی چین، این رابطه را فرصتی کم‌نظیر برای ارتقای جایگاه ایران ارزیابی می‌کنند (عطایی، ۱۳۹۲؛ اسمیت، ۲۰۰۴). چالش‌ها به حوزه ساختاری نیز کشیده می‌شود: ناهمگونی الگوهای تجاری، محدودیت‌های لجستیکی، فرسودگی زیرساخت‌ها، کمبود شفافیت و ضمانت اجرایی قراردادها و بی‌ثباتی در سیاست داخلی، موانعی جدی بر سر راه توسعه سرمایه‌گذاری و انتقال فناوری ایجاد کرده است. هم‌زمان، چین نیز ناچار است میان منافع راهبردی خود در ایران و تعهدات اقتصادی و سیاسی با غرب و دیگر بازیگران منطقه توازن برقرار کند؛ موضوعی که گاه موجب کندی در اجرای طرح‌ها می‌شود (لی، ۲۰۲۰). در سطح منطقه‌ای، هرچند این تعامل می‌تواند موازنه قدرت را به سود ایران تغییر داده و نظم امنیتی منطقه را بازتعریف کند، اما با واکنش و رقابت جدی قدرت‌هایی چون عربستان، امارات و هند ـ که هم شرکای پکن و هم رقبای تهران هستند ـ مواجه است. مدیریت این محیط رقابتی، نیازمند دیپلماسی فعال و منعطف است.

نهایتاً، آینده این روابط بستگی جدی به نحوه مدیریت شکاف‌های ادراکی و سیاسی داخلی، ارتقای سرمایه اجتماعی همکاری و تقویت سازوکارهای حقوقی و اقتصادی دارد. در صورتی که ایران بتواند با رویکردی سیستمی و هم‌گرایی نخبگان، از فرصت‌های ناشی از قدرت‌گیری چین بهره کامل ببرد، این همکاری می‌تواند سهم مهمی در ارتقای جایگاه کشور در نظم چندقطبی، خلق فرصت‌های اقتصادی و فناورانه و تحکیم قدرت داخلی و منطقه‌ای ایفا کند. در غیر این صورت، بازتولید بی‌اعتمادی و تعمیق چالش‌های ادراکی، ظرفیت این شراکت را کاهش خواهد داد. بدین‌ترتیب، پیوند ایران و چین نشان‌دهنده تقاطع ظرفیت‌ها و محدودیت‌های متقابل در ساختار نظام بین‌المللِ عصر گذار است (عزتی، ۱۳۸۵؛ برزگر، ۱۳۹۴؛ عطایی، ۱۳۹۲؛ التیامی‌نیا، ۱۳۹۵؛ لی، ۲۰۲۰؛ ژو، ۲۰۱۳؛ اسمیت، ۲۰۰۴).

۶- تبیین اهداف و چشم‌اندازهای مشارکت جامع راهبردی چین با عربستان

در سپهر پرتلاطم نظم جهانی معاصر، مناسبات چین و عربستان سعودی در بستر تحولات ساختاری و منطقه‌ای به‌تدریج از یک رابطه صرفاً اقتصادی ـ انرژی‌محور عبور کرده و به مرحله‌ای چندبعدی و عمیق رسیده است؛ مرحله‌ای که تأثیرات آن نه‌تنها

دو کشور، بلکه کلیت خاورمیانه و حتی روابط شرق و غرب را دربر می‌گیرد. بررسی ریشه‌های این شراکت نشان می‌دهد که پیوند تاریخی دو کشور ـ که خاستگاه آن را می‌توان در مسیر جاده ابریشم و مبادلات تجاری و فرهنگی بین شرق آسیا و شبه‌جزیره عربی یافت ـ در دوران معاصر وارد فاز نوینی از سازمان‌دهی و نهادینه‌سازی شده است. با برآمدن چین به‌عنوان کنشگری اقتصادی ـ فناورانه در سطح جهانی و هم‌زمان با اجرای سیاست‌های اصلاح و گشایش، نیاز این کشور به تضمین و تنوع‌بخشی منابع انرژی شدت گرفت؛ و عربستان سعودی، با ذخایر عظیم نفت و موقعیت ژئواستراتژیک ممتاز، به شریکی باثبات و قابل‌اعتماد برای پکن بدل شد (هوانگ، ۲۰۱۲). شناخت اهداف راهبردی هر یک از طرفین، کلید فهم عمیق‌تر ماهیت و چشم‌انداز این شراکت است. چین، به‌عنوان قدرت نوخاسته جهانی، پیش از هر چیز در پی تضمین امنیت انرژی و دسترسی پایدار به منابع مطمئن و ارزان نفت عربستان است (هوانگ، ۲۰۱۲؛ لیو، ۲۰۱۶). آسیب‌پذیری پکن در برابر نوسانات بازار جهانی و تحریم‌های غرب، آن را واداشته تا با سیاست تنوع‌بخشی به منابع تأمین، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و بهره‌گیری از دیپلماسی اقتصادی، ریسک‌های موجود را کاهش دهد. افزون‌براین، چین با تکیه بر ابتکار «یک کمربند ـ یک جاده» (BRI)، ضمن توسعه مسیرهای تجاری و ترانزیتی در مناطق راهبردی خاورمیانه، جایگاه ژئوپلیتیکی خود را در برابر قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده، تقویت می‌کند؛ در حالی که با حفظ رویکرد غیرمداخله‌گرانه و تأکید بر منافع دوطرفه، می‌کوشد از درگیر شدن در منازعات پیچیده منطقه‌ای پرهیز کند (شو، ۲۰۱۱). در سوی دیگر، عربستان سعودی نیز در پی تحقق اهداف کلان سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ است. ریاض با تکیه بر ظرفیت‌های فناوری، صنعتی و سرمایه‌گذاری چین، تلاش دارد گذار از اقتصاد تک‌محصولی متکی بر نفت را شتاب بخشد و فرآیند تنوع‌بخشی اقتصادی را عملی سازد (بن‌علی حسینی، ۲۰۱۹). توسعه بخش‌های صنعتی و فناوری‌های پیشرفته، انتقال دانش و فناوری در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر، ایجاد شهرهای هوشمند همچون «نئوم» و تربیت نیروی انسانی ماهر، از جمله محورهای همکاری دو کشور است (مترسکی، ۲۰۱۵). از منظر سیاسی ـ ژئوپلیتیک، عربستان با تقویت روابط با پکن در پی تغییر نقش خود در معادلات جهانی و ایجاد اهرم‌های توازن در برابر فشارهای غربی است؛ امری که در همکاری‌های امنیتی و مشارکت در ابتکارات چندجانبه بازتاب روشنی دارد (شو، ۲۰۱۱؛ لیو، ۲۰۱۶).

این وابستگی متقابل انرژی، نقطه آغاز شراکتی گسترده‌تر نیز هست؛ شراکتی که ابعاد سرمایه‌گذاری، فنی و فناورانه را در بر می‌گیرد. مشارکت پکن در پروژه‌های عظیم زیربنایی عربستان، سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر، اجرای طرح‌های شهری مدرن و توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل، نه‌تنها نشان‌دهنده توان سرمایه‌گذاری چین است، بلکه تبلور اتصال شرق و غرب آسیا از طریق BRI محسوب می‌شود. در مقابل، ریاض با جذب دانش، سرمایه و نوآوری چینی، می‌کوشد الگویی نوین از توسعه پایدار و رقابت‌پذیر برای منطقه بسازد (بن‌علی حسینی، ۲۰۱۹). بازتاب این هم‌افزایی در حوزه‌های سیاسی و امنیتی نیز مشهود است. چین با سیاست چندجانبه‌گرایی و ایجاد توازن میان قدرت‌های منطقه‌ای، ضمن ایفای نقش فعال در حل‌وفصل بحران‌های خاورمیانه (شو، ۲۰۱۱)، قدرت چانه‌زنی خود در سطح جهانی را ارتقا می‌دهد. حضور عربستان به‌عنوان قدرت جهان اسلام برای پکن فرصت راهبردی ایجاد می‌کند تا ضمن تحکیم جایگاه اقتصادی و نرم خود، بتواند حساسیت‌های هویتی و مذهبی منطقه را مدیریت نماید. عربستان نیز از رهگذر دسترسی به توانمندی‌های فناورانه و اقتصادی چین، همراه با شراکت امنیتی و انتقال فناوری‌های پیشرفته، در پی افزایش استقلال راهبردی و بازتعریف وابستگی سنتی خود به غرب است. این شراکت، از سطح روابط دولتی فراتر رفته و لایه‌های علمی، آموزشی و فرهنگی را در بر گرفته است. همکاری‌های دانشگاهی، انتقال فناوری‌های نو و اجرای پروژه‌های مشترک در حوزه‌هایی چون هوش مصنوعی و صنایع دانش‌بنیان، علاوه بر تقویت ظرفیت‌های داخلی عربستان، الگوی قابل‌گسترشی برای تعاملات جنوب ـ جنوب در سطح بین‌المللی فراهم می‌کند (مترسکی، ۲۰۱۵). در مجموع، این همگرایی نشان می‌دهد که دو کشور تنها به دنبال شراکت اقتصادی یا سیاسی نیستند، بلکه در حال

بنیان‌گذاری پلتفرمی چندلایه برای توسعه پایدار و کاهش آسیب‌پذیری در برابر تکانه‌های ژئوپلیتیکی‌اند. تداوم این روند، بیش از پیش نیازمند شفافیت نهادی، مدیریت ریسک‌ها و توان موازنه‌گری با منافع سایر کنشگران جهانی است. جایگاه عربستان در معادلات انرژی و اقتصاد جهانی و نقش چین به‌عنوان موتور محرک اقتصاد بین‌المللی و طراح نظم جدید آسیایی، می‌تواند به خلق ترتیبات امنیتی، اقتصادی و فرهنگی نوین در خاورمیانه و جهان اسلام بینجامد. بدین‌ترتیب، مشارکت جامع راهبردی چین و عربستان سعودی را می‌توان نمونه‌ای بارز از پیوند استراتژیک دو بازیگر مکمل دانست که در عین پاسداری از منافع ملی خود، الگویی برای تعاملات آینده آسیا و بازتعریف معماری نظم جهانی ارائه می‌کنند (وو، ۲۰۱۴؛ هوانگ، ۲۰۱۲؛ لیو، ۲۰۱۶؛ شو، ۲۰۱۱؛ مترسکی، ۲۰۱۵؛ بن‌علی حسینی، ۲۰۱۹).

۷- فرصت‌ها و چالش‌های همکاری مشارکت جامع راهبردی چین با عربستان

یکی از کشورهای مهم غرب آسیا که در تعیین روندهای تحولی منطقه نقشی کلیدی ایفا می‌کند، عربستان سعودی است. چین به‌عنوان یکی از قدرت‌های برجسته نظام بین‌الملل و معمار اصلی نظم نوین جهانی، راهبرد خود را بر توسعه نفوذ و ایفای نقش فعال در مناطق ژئواستراتژیک سالم و کشورهای کلیدی پایه‌گذاری نموده است؛ کشورهایی که دارای ظرفیت‌های فراوان انرژی، سرمایه‌گذاری، بازار مصرف، موقعیت جغرافیایی ممتاز و جایگاه سیاسی و مذهبی هستند. در این میان، عربستان سعودی با دارا بودن ذخایر عظیم نفت و نقش پررنگ در معماری نظم انرژی و ژئوپلیتیک خاورمیانه، جایگاه مهمی برای چین یافته است (هوانگ، ۲۰۱۲؛ لیو، ۲۰۱۶). در فرایند تعاملات استراتژیک پکن و ریاض، فرصت‌هایی متکثر و بعضاً کم‌نظیر برای هر دو کشور متصور است که در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی نمودار می‌شود. در سطح داخلی عربستان، پیوند راهبردی با چین بستری برای کسب مشروعیت ساختاری جدید در عصر پادشاهی نسل سوم و چهارم سعودی محسوب می‌شود. ریاض با به‌کارگیری الگوهای سرمایه‌گذاری و فناوری‌محور شرق آسیا، به‌ویژه در صنعت نفت، انرژی‌های تجدیدپذیر و برنامه‌های تحول‌آفرین در حوزه اقتصادی و اجتماعی همچون چشم‌انداز ۲۰۳۰، کوشیده است زمینه تنوع‌بخشی به اقتصاد و کاهش وابستگی به نفت خام را فراهم آورد (بن علی حسینی، ۲۰۱۹؛ لیو، ۲۰۱۶). اصلاحات گسترده تحت رهبری محمدبن سلمان، هرچند عمدتاً مبتنی بر رویکردهای آمرانه و اقتدارگرایانه است، اما با همسویی لایه‌هایی از جامعه برای تحقق رفاه، ارتقاء کیفیت زندگی و توسعه زیرساخت‌های حیاتی، توانسته نوعی نظم و بازآفرینی مشروعیت را رقم زند (شو، ۲۰۱۱). همچنین بهره‌برداری از ظرفیت‌هایی چون دیپلماسی فرهنگی، ورزش، میزبانی رویدادهای بین‌المللی و استفاده از جذابیت‌های مذهبی و تاریخی، به عربستان فرصت داده تا تصویر جهانی خود را بازآفرینی کرده و در رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و اتحادیه اروپا، دیپلماسی نرم خود را تقویت کند (مترسکی، ۲۰۱۵). برای چین، عربستان در این سطح، منبعی مهم برای تأمین انرژی ارزان، پایدار و قابل‌اتکا به‌شمار می‌آید؛ ضمن اینکه بازار مصرف گسترده و محیط مناسبی برای جذب سرمایه‌گذاری‌های فناورانه و صادرات دانش فنی و انتقال تجربیات مدیریت اقتصادی شرق آسیا محسوب می‌گردد. همچنین حضور شرکت‌های بزرگ چینی در پروژه‌های کلان سعودی، به‌ویژه در حوزه فناوری نظامی، شهرسازی و هوشمندسازی فرصت بی‌بدیلی برای تثبیت برند و نفوذ طولانی‌مدت اقتصادی ایجاد نموده است (هوانگ، ۲۰۱۲).

در سطح منطقه‌ای، تعامل استراتژیک چین و عربستان به ابزاری مؤثر جهت ارتقاء جایگاه رهبری و هژمونیک ریاض بدل شده است. عربستان با اتکا به ظرفیت‌های ژئوپلتیکی خود و با جلب حمایت فناوری و اقتصادی از شرق، تلاش دارد توازن منطقه‌ای در غرب آسیا را بازتعریف و نفوذ رقبا، به‌ویژه ایران، قطر و حتی امارات را مهار کند (وو، ۲۰۱۴). بهره‌برداری از ظرفیت مغناطیسی حج و گردشگری دینی، توسعه مراکز تجاری، لجستیک، انرژی و بازار خدمات مالی، امکان اثرگذاری مضاعف

به ریاض داده که با حمایت زیرساختی و مالی چین تقویت‌شده است (بن علی حسینی، ۲۰۱۹). در این چارچوب، مشارکت سعودی–چینی موقعیت عربستان را برای ایفای نقش فعال در شبکه سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، شکل‌دهی به ابتکارات امنیتی و اقتصادی و پیشبرد دیپلماسی چندوجهی تقویت نموده است (شو، ۲۰۱۱). در همین ساحت، چین با پیشبرد راهبرد "یک کمربند–یک جاده" و ساخت کریدورهای جدید انرژی و ترانزیت کالا، توانسته است با تضمین دسترسی امن به آبراه‌های حیاتی منطقه (ازجمله باب‌المندب و تنگه هرمز) و توسعه شبکه نفوذ اقتصادی، خود را نه‌تنها شریک اقتصادی، بلکه بازیگر ژئوپلیتیکی نوظهور غرب آسیا به جهانیان معرفی کند (لیو، ۲۰۱۶). در سطح جهانی، دو کشور توانسته‌اند جایگاه و قدرت مانور خود را در ساختارهای قدرت و تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی به‌صورت قابل‌ملاحظه‌ای افزایش دهند. عربستان با انعقاد شراکت‌های گسترده و متنوع با شرق و غرب، قدرت چانه‌زنی خود را نسبت به روندهای نوظهور جهانی تثبیت نموده و در برخی موارد موفق به تأثیرگذاری بر سیاستگذاری‌های نهادهای بین‌المللی شده است (بن علی حسینی، ۲۰۱۹). چین نیز ضمن تقویت دیپلماسی انرژی، بازار صادراتی خود را توسعه داده، سهم خود را در تولید و تجارت جهانی بالابرده و وزن نفوذ نرم‌افزاری‌اش به‌ویژه در محیط اعراب و جهان اسلام افزایش‌یافته است (هوانگ، ۲۰۱۲؛ مترسکی، ۲۰۱۵). همچنین استفاده از توان دیپلماسی فرهنگی و قدرت اقتصادی برای میانجی‌گری در بحران‌های منطقه‌ای و حتی ایفای نقش در پرونده‌های امنیتی و راهبردی جهان عرب، جایگاه جاه‌طلبانه چین را به‌عنوان قدرت بزرگ نوین بارز کرده است (شو، ۲۰۱۱).

باوجوداین فرصت‌ها، چالش‌هایی جدی نیز در بستر این مناسبات وجود دارد که عمدتاً در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی قابل‌تحلیل‌اند. در سطح داخلی، مهم‌ترین چالش مربوط به ناسازگاری ایدئولوژیک و فرهنگی میان نظام کمونیستی–ملی‌گرای چین و هویت سلفی–وهابی عربستان است؛ تضادی که می‌تواند به‌ویژه در حوزه‌های آموزش، رسانه و فضای اجتماعی، با مقاومت گروه‌های محافظه‌کار سعودی مواجه و سرمایه‌گذاری نرم‌افزاری طرفین را آسیب‌پذیر نماید (مترسکی، ۲۰۱۵). همچنین آسیب‌پذیری جامعه سعودی نسبت به نفوذ ارزش‌های بیرونی و نگرانی از تهدید هویت اسلامی در اثر گسترش فناوری‌های نو و حضور شرکت‌های فناور شرقی، موانع مهمی در مسیر تثبیت همکاری‌های عمیق‌تر به‌شمار می‌رود (بن علی حسینی، ۲۰۱۹). در سطح منطقه‌ای، حضور استراتژیک و کم‌سابقه آمریکا و متحدان غربی در شبه‌جزیره و همکاری‌های امنیتی و تسلیحاتی گسترده ریاض با غرب، نه‌تنها استقلال مانور عربستان در تعامل با شرق را محدود می‌نماید، بلکه زمینه بروز رقابت و بی‌اعتمادی میان چین و برخی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را فراهم می‌سازد (وو، ۲۰۱۴). اختلافات دیرینه با همسایگان مانند ایران، قطر و حتی امارات – که خود، هرکدام استراتژی تعاملی خاصی را در قبال قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای پی می‌گیرند – فرآیند طراحی ترتیبات چندجانبه نوین را دشوار و گاه پرهزینه ساخته است (لیو، ۲۰۱۶). همچنین عربستان به‌دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی حساس و نقشی که در تأمین انرژی جهان ایفا می‌کند، ناگزیر همواره در معرض فشار مضاعف قدرت‌های غربی برای تحدید روابط با چین و ایجاد تعادل اجباری میان شرق و غرب قرار دارد (بن علی حسینی، ۲۰۱۹). در سطح جهانی نیز، رقابت فزاینده میان قدرت‌های بزرگ، از آمریکا و اتحادیه اروپا گرفته تا چین و روسیه، موجب تشدید پیچیدگی‌های انتخاب راهبردی برای عربستان و افزایش ریسک‌های همکاری برای چین شده است؛ به‌ویژه که هرگونه نزدیکی بیش‌ازحد ریاض به پکن، می‌تواند به تهدید اعمال تحریم‌ها، کاهش حمایت‌های نظامی یا فشارهای سیاسی و رسانه‌ای از سوی غرب منجر شود (هوانگ، ۲۰۱۲؛ شو، ۲۰۱۱). از سوی دیگر، چالش‌های ساختاری ایجادشده ناشی از تعارضات ارزشی و هویتی – به‌ویژه میان کمونیسم دولت‌محور چینی و سنت اسلام سیاسی–فرهنگی عربستان – همچنان به‌عنوان سنگ بنای موانع نرم‌افزاری، سطح همگرایی را محدود می‌کند (مترسکی، ۲۰۱۵).

درمجموع، آنچه تعامل راهبردی چین و عربستان را متمایز می‌سازد رویکرد عملگرایانه و تلاش برای مدیریت فرصت‌ها و تهدیدها در قالب ترتیبات نرم‌افزاری-سخت‌افزاری و باهدف حفظ توازن در سیستم جهانی قدرت است. نحوه گذار این دو کشور از چالش‌های یادشده، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به نظم آینده خاورمیانه و جایگاه چین و عربستان در معادلات چندقطبی جهانی خواهد داشت (وو، ۲۰۱۴؛ بن علی حسینی، ۲۰۱۹؛ لیو، ۲۰۱۶؛ مترسکی، ۲۰۱۵؛ شو، ۲۰۱۱؛ هوانگ، ۲۰۱۲).

۸-چشم‌انداز و اهداف جامع راهبردی چین با امارات

در میان کشورهای غرب آسیا، امارات متحده عربی جایگاهی منحصربه‌فرد در عرصه اقتصاد، علم و فناوری به دست آورده است؛ کشوری کوچک با ظرفیت‌های بزرگ که طی دهه‌های اخیر، با رویکردی توسعه‌محور، به یکی از مهم‌ترین مراکز جذب سرمایه‌گذاری خارجی در منطقه ـ به‌ویژه در دوبی ـ و به قطب تجاری و فناورانه مبدل شده است (سلیمانی، ۱۳۹۵). این موقعیت ممتاز، امارات را به جست‌وجوی راهبردهایی برای تنوع‌بخشی به شرکای بین‌المللی سوق داده است. در این مسیر، وجود اختلافات مرزی و هویتی با همسایگان از جمله ایران، آسیب‌پذیری ساختاری ناشی از جغرافیای محدود و ترکیب جمعیتی متکثر، و همچنین وابستگی سنتی به نفت، به‌عنوان عوامل بنیادین، نقشی تعیین‌کننده ایفا کرده‌اند (فرهی، ۱۳۷۸؛ اخباری، ۱۳۹۶). چین نیز در چارچوب راهبرد کلان خود برای گسترش نفوذ در جهان عرب و آسیای غربی، امارات را به‌دلیل همین مختصات، به یکی از اولویت‌های راهبردی خویش بدل ساخته است. روابط دو کشور که در گذشته در بستر تاریخی جاده ابریشم و نقش کانونی امارات در اتصال چین به بازارهای غرب شکل گرفت، امروز به سطح همکاری‌های چندبُعدی و ساختاری ارتقاء یافته است. هرچند این مناسبات پس از انقلاب صنعتی برای مدتی کمرنگ شد، اما از اواخر قرن بیستم، هم‌زمان با رشد سریع اقتصاد چین و افزایش تقاضای انرژی این کشور، دوباره در محور اقتصادی و زیرساختی احیا گردید. امارات با ذخایر غنی نفت و گاز، به یکی از مطمئن‌ترین تأمین‌کنندگان انرژی چین تبدیل شد. برقراری روابط رسمی دیپلماتیک در ۱۹۸۴ نقطه عطفی در این روند بود و از سال ۲۰۱۳، با آغاز ابتکار «یک کمربند ـ یک جاده»، سرمایه‌گذاری‌ها و مشارکت‌های چین در حوزه‌های فناوری، زیربنایی و لجستیکی امارات ـ به‌ویژه در پروژه‌هایی مانند توسعه و مدرنیزاسیون بندر جبل‌علی ـ رشد قابل‌توجهی یافت (وانگ، ۲۰۱۹). این همکاری‌ها افزون بر منافع اقتصادی و تجاری، دارای کارکردهای ژئوپلیتیکی و امنیتی نیز بوده است؛ چین از زیرساخت‌های پیشرفته و محیط باثبات امارات به‌عنوان سکویی برای حضور گسترده‌تر در بازارهای آفریقا، اروپا و آسیا بهره می‌برد، و هم‌زمان با اتکا به ثبات نظام سیاسی آن، جایگاه خود را به‌عنوان یک بازیگر مؤثر فرامنطقه‌ای در غرب آسیا تثبیت می‌کند. برای چین، این روابط ضامن تأمین پایدار انرژی و دسترسی به فناوری‌های نوین است و برای امارات، ابزاری برای تسریع روند تنوع‌بخشی اقتصادی و صنعتی و تقویت نقش آن به‌عنوان قطب خدمات مالی و فناوری منطقه (سلیمانی، ۱۳۹۵؛ وانگ، ۲۰۱۹). گسترش تعاملات سیاسی، همکاری در چارچوب سازمان‌هایی چون سازمان ملل و گروه ۷۷ و حمایت از ابتکارات چین همچون سازمان همکاری شانگهای و «ابتکار توسعه جهانی»، ابعاد دیپلماتیک این پیوند را بیش از پیش برجسته ساخته است (اختیاری، ۱۳۹۶). در بعد فرهنگی، زبان و فرهنگ به‌عنوان ابزارهای مؤثر دیپلماسی نرم، نقشی اساسی در گسترش اعتماد و پیوندهای مردمی یافته‌اند؛ تبادل استاد و دانشجو، برگزاری جشنواره‌ها و پروژه‌های مشترک فرهنگی، سرمایه اجتماعی و تصویر بین‌المللی هر دو کشور را ارتقاء داده است (اختیاری، ۱۳۹۶). همکاری‌های امنیتی و دفاعی نیز، از تبادل اطلاعات و آموزش گرفته تا توسعه مشترک فناوری‌های دفاعی، در مدیریت ریسک‌های منطقه‌ای و تقویت قدرت بازدارندگی مؤثر بوده است (یوانگ، ۲۰۱۵).

در مجموع، مشارکت جامع راهبردی چین و امارات حاصل همگرایی پیچیده‌ای از اهداف و منافع گوناگون است که تداوم آن وابسته به مدیریت هوشمندانه فرصت‌ها و چالش‌های ناشی از پویایی معادلات ژئوپلیتیک و شتاب تحولات فناورانه و اقتصادی در نظام بین‌الملل امروز است. چین در پی تثبیت جایگاه راهبردی خود در غرب آسیا و تضمین امنیت انرژی و بازارهای صادراتی است و امارات نیز با هدف تنوع‌بخشی به ائتلاف‌ها، جذب فناوری و سرمایه و ارتقاء جایگاه منطقه‌ای و جهانی، این همکاری را پی می‌گیرد. پیوند این اهداف، روابط دو کشور را به الگویی متمایز از مشارکت راهبردی در نظم نوین منطقه‌ای بدل ساخته است (وانگ، ۲۰۱۹؛ اخباری، ۱۳۹۶؛ سلیمانی، ۱۳۹۵؛ یوانگ، ۲۰۱۵؛ فرهی، ۱۳۷۸).

۹-چالش‌های مشارکت جامع راهبردی چین با امارات

مشارکت جامع راهبردی میان چین و امارات متحده عربی در سال‌های اخیر به بستری غنی برای خلق فرصت‌های نوین در عرصه‌های اقتصادی، فناورانه، زیربنایی و فرهنگی بدل شده است. این همگرایی سبب شده امارات نه‌تنها به بزرگ‌ترین شریک تجاری چین در جهان عرب تبدیل شود، بلکه جایگاهی ممتاز به‌عنوان شاهراه ارتباطی چین با بازارهای آفریقا، خاورمیانه و اروپا کسب کند. این موقعیت تقویت‌شده بیش از هر چیز حاصل سرمایه‌گذاری گسترده شرکت‌های چینی در زیرساخت‌های کلیدی چون بنادر، شبکه‌های حمل‌ونقل ریلی و جاده‌ای، توسعه شهرهای هوشمند و پروژه‌های انرژی تجدیدپذیر است که همگرایی اقتصادی پایدار و فرصت‌های اشتغال و نوآوری را برای جامعه اماراتی به همراه آورده است (دارا جلیل، ۱۳۹۴). در حوزه فناوری، این شراکت امکان انتقال فناوری‌های نوین، همکاری فعال دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی دو کشور، و اجرای پروژه‌های مشترک در زمینه‌هایی همچون هوش مصنوعی، کلان‌داده، اقتصاد دیجیتال و فضانوردی را فراهم کرده و به ارتقای سطح دانش و مهارت و افزایش تاب‌آوری اقتصادی امارات یاری رسانده است. همکاری‌های گسترده در بخش انرژی، اعم از نفت و گاز و انرژی‌های پایدار، نه‌تنها رشد و امنیت عرضه انرژی را تضمین کرده، بلکه نوآوری و بهره‌وری صنعتی را تقویت و فرایند متنوع‌سازی اقتصاد امارات را شتاب بخشیده است. در بُعد اجتماعی و فرهنگی، تبادلات هنری، آموزشی و گردشگری به ایجاد پیوندهای نهادمند فرهنگی انجامیده که می‌تواند سرمایه اجتماعی، درک متقابل و تصویر بین‌المللی دو کشور را ارتقاء دهد (آکوسا، ۲۰۰۶). بااین‌حال، این مشارکت راهبردی در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی با چالش‌هایی مواجه است که بی‌توجهی به آن‌ها می‌تواند تحقق اهداف موردنظر را با اختلال روبه‌رو سازد. در سطح داخلی، نخستین چالش اختلاف بنیادین نظام‌های سیاسی و ایدئولوژیک چین و امارات است. تفاوت رویکرد در موضوعاتی همچون حقوق بشر، آزادی رسانه و مشارکت سیاسی، گاه به سوءتفاهم‌ها یا انتقادات بین‌المللی نسبت به ابوظبی منجر می‌شود (سرگونین، ۲۰۱۸). همچنین، وابستگی فزاینده به سرمایه و فناوری چین می‌تواند به محدودیت رشد صنایع بومی، افزایش آسیب‌پذیری اقتصادی و تمرکز بیش‌ازحد بر بازار و محصولات چین بیانجامد؛ افزون بر این، ورود نیروی کار و مدیران پروژه‌های چینی ممکن است بر بافت فرهنگی و بازار کار محلی تأثیر بگذارد. در سطح منطقه‌ای، تعمیق همکاری پکن و ابوظبی در بستری انجام می‌گیرد که رقابت نفوذ میان چین و قدرت‌های سنتی منطقه ـ به‌ویژه ایالات متحده، روسیه و حتی برخی اعضای شورای همکاری خلیج فارس ـ رو به فزونی نهاده است. این وضعیت می‌تواند نگرانی رقبا را برانگیزد، فشارهای ژئوپلیتیکی ایجاد کند، انسجام منطقه‌ای را تضعیف و رقابت‌های امنیتی را تشدید نماید. همچنین، وابستگی به ابتکار «یک کمربند ـ یک جاده» و اجرای مدل‌های اقتصادی موردنظر چین ممکن است گاه با اهداف ملی امارات در تنوع‌بخشی به شرکای اقتصادی و حفظ استقلال سیاسی در تعارض قرار گیرد و دامنه گزینه‌های راهبردی ابوظبی را محدود سازد. در سطح جهانی، همکاری روزافزون دو کشور به‌ویژه در فناوری‌های حساس و امنیت داده، بعضاً موجب حساسیت و واکنش دولت‌های غربی، اتحادهای فراآتلانتیک و نهادهای بین‌المللی شده است. این امر می‌تواند موضوعاتی همچون امنیت سایبری، شفافیت سرمایه‌گذاری یا استانداردهای زیست‌محیطی پروژه‌ها را به کانون

انتقاد بین‌المللی تبدیل کند (سرگونین، ۲۰۱۸). علاوه بر این، بی‌توجهی به ملاحظات زیست‌محیطی، حقوق کارگران و اصول توسعه پایدار در پروژه‌های مشترک می‌تواند مشروعیت این همکاری‌ها را تضعیف و روند تصویب یا اجرای پروژه‌های جدید را دشوار نماید.

بنابراین، هرچند مشارکت جامع راهبردی چین و امارات ظرفیت‌های چشمگیر اقتصادی، فناورانه و نهادی در اختیار طرفین گذاشته و افق‌های روشنی برای توسعه، نوآوری و ارتقای جایگاه منطقه‌ای و جهانی امارات ترسیم کرده است، استمرار و پایداری آن مستلزم شناسایی دقیق فرصت‌ها، تدوین راهبردهای سازگار برای مدیریت چالش‌ها، و کاهش آسیب‌ها و محدودیت‌های ناشی از رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی و تنش‌های ایدئولوژیک و نهادی در سطوح مختلف خواهد بود.

۱۰- تجلیل تطبیقی مشارکت جامع راهبردی چین با ایران، عربستان و امارات

در فضای نوین نظام بین‌الملل، دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی خاورمیانه و ورود چین به‌عنوان کنشگری فرامنطقه‌ای، الگوهای تازه‌ای از برهم‌کنش میان قدرت‌های بومی و بازیگران خارجی را رقم زده است. راهبردهای پکن که بر پروژه‌هایی همچون «ابتکار کمربند و جاده» و دیپلماسی چندسطحی تکیه دارد، دیگر صرفاً معطوف به تأمین انرژی یا بازتولید قدرت اقتصادی نیست، بلکه ابعادی هم‌زمان اقتصادی، سیاسی و امنیتی یافته است. چین با ارتقاء روابط خود با کشورهای کلیدی غرب آسیا ـ نظیر جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی ـ به سطح «مشارکت جامع راهبردی»، به‌دنبال تثبیت نقش خود به‌عنوان قدرتی متوازن‌ساز و شکل‌دهنده ترتیبات نوین منطقه‌ای است (Zhou, 2013). رهیافت کنونی پکن بر پیوند هوشمندانه میان فرصت‌ها و نیازهای داخلی هر یک از این سه کشور با منافع کلان خود استوار است. ظرفیت‌های متمایز ایران، عربستان و امارات ـ از ذخایر انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک گرفته تا قابلیت‌های لجستیکی و گستره بازار ـ در مدل همکاری چین جایگاهی محوری دارد. این ویژگی‌ها، از نگاه کشورهای میزبان، سکویی برای تنوع‌بخشی به اقتصاد ملی و کاستن از اتکای راهبردی به غرب محسوب می‌شود.

ایران، در شرایطی به‌شدت متأثر از تحریم‌های ساختاری و محدودیت‌های نهادی، چین را راهی برای گریز از انسداد اقتصادی و تقویت توان زیرساختی و فناورانه یافته است. همکاری با چین امکان بهره‌برداری بیشتر از منابع انرژی، توسعه زیرساخت و تقویت جایگاه ترانزیتی را فراهم آورده و در عین حال، قدرت چانه‌زنی تهران در برابر فشارهای غربی را افزایش داده است. از سوی دیگر، پکن با بهره‌گیری از منابع عظیم انرژی و مسیرهای ترانزیتی ایران، درصدد کاهش وابستگی به بازارهای غربی و مهار نفوذ ایالات متحده است؛ هرچند این پیوند متقابل، به‌دلیل فضای پرخطر تحریم، ضعف نهادی و رویکرد محتاطانه چین، با چالش در تعمیق پایدار مواجه است (Huang, 2012). عربستان سعودی الگویی متفاوت و فرصت‌محور از تعامل با پکن ارائه می‌کند. ریاض با تکیه بر اقتصادی متنوع‌تر و محیطی باثبات‌تر برای سرمایه‌گذاری، چین را بازیگری کلیدی در پیشبرد «چشم‌انداز ۲۰۳۰» قرار داده است؛ نقشی که در تأمین سرمایه، انتقال فناوری و دسترسی به علوم و صنایع پیشرفته نمود یافته است. پکن نیز با درک اهمیت عربستان به‌عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده نفت و بازیگری مؤثر در معادلات انرژی، روابطی چندوجهی را از انرژی‌های سنتی و پاک گرفته تا فناوری‌های نوین و همکاری‌های نظامی با این کشور توسعه داده است (Chen, 2018). برتری موقعیت ریاض در این همکاری ناشی از توان مانور بالاتر و مدیریت هوشمندانه حساسیت ایالات متحده است، به گونه‌ای که توازن در روابط با غرب و شرق حفظ شود. امارات متحده عربی نمونه‌ای بارز از تعمیق همکاری فناورانه و راهبردی با چین به‌شمار می‌آید. اقتصاد باز، موقعیت ممتاز لجستیکی و حضور فعال شرکت‌های چندملیتی، این کشور را به مقصدی جذاب برای سرمایه‌گذاری و فعالیت شرکت‌های چینی بدل کرده است. ابوظبی با راهبرد تبدیل شدن به «هاب»

اقتصاد دیجیتال و فناوری‌های هوشمند، چارچوبی نوین برای همکاری با پکن ایجاد نموده است. مشارکت چین در پروژه‌های شهر هوشمند، فناوری ارتباطات، حمل‌ونقل هوشمند، مدیریت محیط‌زیست و انرژی‌های تجدیدپذیر، جایگاه امارات را در زنجیره ارزش جهانی ارتقاء داده است؛ هرچند این روند، در کنار فرصت‌سازی، نگرانی‌هایی نظیر وابستگی فناورانه، امنیت داده و شدت‌یافتن رقابت منطقه‌ای را نیز به‌همراه داشته و اتخاذ راهبردی هوشمندانه و محتاطانه را ضروری می‌سازد.

با وجود تفاوت‌های آشکار، سه کشور در رویکرد به چین نقاط اشتراک معناداری دارند: هر سه، پکن را شریکی اساسی در تأمین سرمایه، انتقال فناوری، نوسازی زیرساخت و گسترش بازارهای نوین می‌دانند. تقویت روابط اقتصادی و سیاسی با چین، نه‌تنها آسیب‌پذیری راهبردی آنان را در برابر تکانه‌های بازار غربی کاهش داده، بلکه قدرت چانه‌زنی‌شان را در عرصه بین‌المللی افزایش داده است. چین نیز از این همکاری‌ها، انرژی پایدار، دسترسی به بازارهای رو به رشد و اتصال به هاب‌های لجستیکی منطقه‌ای را به دست می‌آورد (Xu, 2011; Chen, 2018). با این حال، سطح و شیوه تعامل هر کشور با سیاست راهبردی چین تابع موقعیت ژئوپلیتیک، ظرفیت‌های اقتصادی، اهداف داخلی و محدودیت‌های ساختاری آن‌هاست: ایران با نگاهی اضطراری و تقاضامحور، چین را ابزاری برای عبور از بحران می‌بیند؛ عربستان سعودی، رویکردی آینده‌نگر و فرصت‌محور برگزیده و امارات، ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های چین، بر مدیریت ریسک‌های فناورانه و حفظ موقعیت خود به‌عنوان بازیگری مستقل و مدرن تأکید دارد. در سطح منطقه‌ای و جهانی نیز اهداف متفاوتی دنبال می‌شود: ایران، چین را پشتوانه‌ای ژئوپلیتیک برای مقابله با فشار غرب و تنوع‌بخشی به بازارهای صادراتی می‌داند؛ عربستان، از پیوند همه‌جانبه با چین برای ارتقای جایگاه سیاسی و بازتعریف نقش در بازار انرژی جهانی استفاده می‌کند؛ و امارات، همکاری فناورانه با پکن را سکوی جهش به‌سوی تبدیل‌شدن به هاب لجستیکی، علمی و فناورانه قرار داده است. در جمع‌بندی، تعامل چین با ایران، عربستان و امارات، بازتاب‌دهنده معماری تطبیقی و انعطاف‌پذیر راهبردهای پکن است که با بهره‌گیری از تفاوت‌های ساختاری، قابلیت‌های ژئوپلیتیک و فرصت‌های فناورانه هر کشور، هم‌زمان به نیازهای شرکا پاسخ می‌دهد و نظم منطقه‌ای غرب آسیا را به‌سمت ترتیباتی چندقطبی و جدا از انحصار قدرت‌های سنتی سوق می‌دهد. پایداری این الگو به مهارت چین در مدیریت توأمان منافع اقتصادی، اهداف سیاسی و ملاحظات ژئوپلیتیک و میزان سازگاری بازیگران منطقه‌ای با الزامات و فرصت‌های نو بستگی دارد؛ چراکه تنها با پیوند مؤثر میان اهداف ملی، نیازهای منطقه‌ای و سیاست‌های جهانی، ضمن تأمین منافع متقابل، می‌توان توازن قدرت و ثبات بلندمدت را تضمین کرد.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی مشارکت جامع راهبردی چین با ایران، عربستان سعودی و امارات متحده عربی نشان می‌دهد که این روابط، واجد ابعادی پیچیده و چندلایه است که تنها در پرتو دو مفهوم کلیدی موازنه منافع و بازدارندگی متقابل به‌درستی قابل تحلیل است. در سطح داخلی، هر یک از سه کشور با مجموعه‌ای خاص از نیازها، محدودیت‌ها و فرصت‌ها وارد تعامل با پکن شده‌اند. ایران، تحت فشار تحریم‌ها و مشکلات ساختاری اقتصاد، در چارچوب موازنه منافع کوشیده است بیشینه بهره را از سرمایه‌گذاری‌ها، فناوری و ظرفیت‌های دیپلماتیک چین ببرد و هم‌زمان، هزینه‌های وابستگی و تهدیدات امنیتی را مهار کند. عربستان سعودی، با اتکا به اقتصادی متنوع‌تر و برنامه‌های تحول ملی چون «چشم‌انداز ۲۰۳۰»، همکاری با چین را ابزاری برای گذار به اقتصاد دانش‌بنیان و ایفای نقشی فعال‌تر در امنیت انرژی جهانی می‌داند و با منطق موازنه منافع، توازنی ظریف میان تعمیق روابط با پکن و مدیریت رقابت با سایر قدرت‌های منطقه‌ای برقرار کرده است. امارات متحده عربی نیز با راهبرد تنوع‌بخشی به شرکا، چین را به عنوان بازیگر محوری برای ارتقای جایگاه خود به‌عنوان هاب فناوری و لجستیک انتخاب کرده

و هم‌زمان، با بهره‌گیری از اصول بازدارندگی متقابل، ریسک‌های امنیتی و فناورانه این همکاری را کنترل می‌کند. در سطح منطقه‌ای، روابط سه کشور با چین در بستر هم‌زمان رقابت و همکاری، نمونه‌ای روشن از بازدارندگی متقابل است؛ زیرا هر اقدام یک‌جانبه برای افزایش سهم از منابع، سرمایه یا نفوذ چین، با واکنش متوازن سایر طرف‌ها روبه‌رو می‌شود. این سازوکار سبب شده است که اتحادها و رقابت‌ها در غرب آسیا از الگوهای ایستا به الگوهای سیال و موقعیت‌محور گذر کنند و چین نیز با موازنه‌گری هوشمندانه، این وضعیت را به نفع تثبیت جایگاه خود هدایت کرده است. در سطح بین‌المللی، این الگو بخشی از گذار کلی‌تر به نظم چندقطبی است؛ نظمی که در آن چین، با بهره‌گیری از دیپلماسی اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های راهبردی، هم جایگاه خود را تثبیت می‌کند و هم به چالش کشیدن انحصار ایالات متحده را در دستور کار دارد.

یافته‌ها نشان می‌دهد که پایداری این روابط نه بر اساس موازنه قوای کلاسیک، بلکه بر مبنای سنجش مداوم منافع، بازنگری در اولویت‌ها، و تقویت بازدارندگی چندلایه برای مهار تهدیدات و حداکثرسازی فرصت‌ها شکل می‌گیرد. در نتیجه، رفتار ایران، عربستان و امارات در برابر چین، حاصل پیوند ارگانیک میان موازنه منافع و بازدارندگی متقابل است که بستری برای همگرایی‌های مقطعی و مدیریت واگرایی‌های ساختاری فراهم می‌کند. آینده این مشارکت‌ها، وابسته به توان هر کشور در گسترش ظرفیت‌های داخلی و میزان انعطاف‌پذیری چین در انطباق با حساسیت‌های منطقه‌ای و رقابت قدرت‌های دیگر خواهد بود؛ مسیری که موفقیت در آن مستلزم مهارتی دوگانه در مدیریت توأمان فرصت‌ها و تهدیدها، در همین چارچوب نظری، و عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری نظم نوین قدرت در غرب آسیا است.

منابع

- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۶). سیاست خارجی عربستان سعودی: منابع، اهداف و مسائل. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۲۰ (۱).
- برجیل، اسکات و دیگران (۱۳۹۱). *نظریه‌های روابط بین‌الملل*. ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی. تهران: نشر میزان.
- برزگر، کیهان (۱۳۹۴). *تحولات عربی خاورمیانه و ایران*. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- پالیوالا، عبدل (۱۳۸۳). خصوصی‌سازی در کشورهای درحال‌توسعه: موضوع مدیریت. ترجمه محبوبه بیات. *فصلنامه اقتصاد سیاسی*، ۲ (۵).
- تریپ، چارلز (۱۳۸۳). *دولت نخبگان و مدیریت تحول؛ حسن حکیمیان و زیبا مشاور، دولت و تحول جهانی، اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه*. ترجمه عباس حاتمی زاده. تهران: کویر.
- التیامی‌نیا، رضا؛ باقری دولت‌آبادی، علی و نیکفر، جاسب (۱۳۹۵). بحران یمن: بررسی زمینه‌ها و اهداف مداخلات خارجی عربستان و امریکا. *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، ۴(۱۴).
- چگنی‌زاده، غلامعلی (۱۳۹۶). موازنه‌قوا و روابط راهبردی چین با ایالات‌متحده آمریکا. *فصلنامه روابط خارجی*، ۴ (۴)، ۲۲۷–۲۶۳.
- دادخواه، کامران (۱۳۸۲). ایران و بازارهای ملی جهانی. ترجمه پرویز میرپور. *اطلاعات سیاسی–اقتصادی*، شماره ۱۹۶–۱۹۵، سال هجدهم، آذر و دی‌ماه.
- دارا، جلیل؛ بابایی، محمود (۱۳۹۴). بازخوانی جنبش انصارالله یمن در بستر انقلاب اسلامی. *فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ۴ (۱۵).
- درج، حمید و محمدعلی بصیری (۱۳۹۸). تجزیه‌وتحلیل رویکرد دولت ترامپ درقبال پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران. *آفاق امنیت*، ۱۲ (۴۳)، ۷۵–۱۱۳.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سید جلال و مهاجر مهر (۱۳۹۴). آمریکا و روابط جمهوری اسلامی ایران، فدراسیون روسیه. *فصلنامه علمی–پژوهشی آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۳ (۹۱)، ۶۵–۹۱.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۵). *کلیات روابط بین‌الملل*، تهران: نشر مخاطب.
- رسولی‌ثانی‌آبادی، الهام؛ عطار، سعید؛ فارسی، فاطمه (۱۳۹۸). بررسی سیاست خارجی روسیه بر اساس نظریه سیاست قدرت‌های بزرگ مرشایمر (۲۰۱۸–۲۰۱۲). *مطالعات اوراسیای مرکزی*، ۱۲ (۱)، ۵۷–۷۳.
- زمانی، هادی (۱۳۸۴). *ایران؛ فرصت‌ها و چالش‌های جهانی‌شدن*. تهران: انتشارات بال.
- سرگونین، الکساندر (۱۳۹۷). تشریح رفتار سیاست خارجی روسیه: نظریه و عمل، ترجمه مهدی هدایتی شهیدانی و سعید خاوری‌نژاد، رشت: دانشگاه گیلان؛ همچنین *فصلنامه علمی پژوهش‌های راهبردی سیاست*، ۱۰ (۳۸)، پاییز ۱۴۰۰.
- شفقت‌نیا، جواد؛ اختیاری امیری، رضا (۱۴۰۳). روسیه و منطقه‌گرایی در اروپای شرقی و مرکزی. *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۳۰ (۱۲۸)، ۳–۳۴.

- صادقی، حسین احمدیان حسن (۱۳۸۹). دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن؛ چالش‌ها. *فصلنامه راهبرد*، ۱۹ (۵۶).
- صدیقی، کورس (۱۳۸۳). پارادایم نوین توسعه الگوهای رقابت‌پذیری در جهان. *بورس*، (۴۴)، دی‌ماه.
- عابدینی، حسین؛ مسلمینی، سعید و گوگردچی، مهرناز (۱۴۰۱). سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران در دوران اوباما و ترامپ (بر اساس رهیافت‌های موازنه تهدید و رئالیسم تدافعی و تهاجمی). *فصلنامه سیاست‌پژوهی ایرانی*، ۱۲ (۴۴)، ۲۳–۴۵.
- عباسی، مجید؛ مقصودی، فاطمه (۱۴۰۳). سیاست‌های عربستان در لبنان و پیامدهای آن بر محور مقاومت (۲۰۲۲–۲۰۱۱). *فصلنامه مطالعات بیداری اسلامی*، ۱۳ (۳)، ۱۱۹–۱۴۰.
- عبیری، غلامحسین (۱۳۸۵). *آزادسازی، برنامه‌ریزی، دموکراسی و توسعه*. تهران: نشر آیدین.
- عزتی، عزت‌الله؛ ویسی، هادی (۱۳۸۵). تحلیل ژئوپلیتیک و ژئواکونومی خط لوله گاز ایران–هند. *فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک*، ۲(۲).
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰). *ژئوپلیتیک قرن ۲۱*، تهران: سمت.
- عطایی، فرهاد؛ منصوری‌مقدم، محمد (۱۳۹۲). تبارشناسی سیاست خارجی عربستان سعودی؛ راهبرد واقع‌گرایانه بر بستری هویتی. *فصلنامه روابط خارجی*، ۵ (۲).
- فتحی، محمدجواد؛ جهان‌بین، فرزاد (۱۳۹۸). تبیین بحران ژئوپلیتیکی یمن: بازیگران. *فصلنامه سیاست جهانی*، ۸ (۱).
- فرهی، فریده (۱۳۷۸). دیدگاه بانک جهانی در مورد شرایط اقتصادی خاورمیانه. *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، ۶ (۱).
- قالیباف، محمدباقر؛ پوینده، محمدهادی (۱۳۸۶). تحلیل اطلاق مفهوم بیضی استراتژیک انرژی بر حوزه دریای خزر و خلیج‌فارس. *فصلنامه ژئوپلیتیک. ۳ (۲)*.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۲). تحول نظریه موازنه قدرت در نظام‌های منطقه‌ای: هویت گرایی در برابر ساختارگرایی. *فصلنامه راهبرد*، ۲۲ (۶۷)، ۱۶۵–۱۹۳.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۷). *مبانی نظری تبیین و تحلیل سیاست خارجی*. تهران: نشر نی.
- نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۳). *ارتش و سیاست در خاورمیانه عربی*. رشت: دانشگاه گیلان.
- الکساندر، مترسکی (۲۰۱۵). الحرب الأهلیة فی الیمن: صراع معقد وآفاق متباینة. *المرکز العربی للأبحاث والدراسات السیاسیة*، سبتمبر ۲۰۱۵.
- دیاب، طارق (۲۰۱۹). *السعودیة والإمارات فی الیمن: تنافس أم توزیع أدوار؟*. إسطنبول: المعهد المصری للدراسات، ۲۰۱۹/۱/۱۰.
- الدباغ، زیاد سمیر (۲۰۱۹). الواقع السیاسی فی الیمن بعد ۲۰۱۰. *مجلة الدراسات الإقلیمیة*، السنة ۱۳، العدد ۴۱.
- بن علی الحسینی، سعید (۲۰۱۹). *السیاسة الخارجیة الإماراتیة فی القرن الإفریقی والیمن: الآثار والنتائج*. سلطنة عمان: مجلة جیل الدراسات السیاسیة والعلاقات الدولیة، العدد ۲۴.
- ناجی، أحمد (۲۰۲۰). *ظُظهر الخطوات التی اتخذتها السعودیة والإمارات مؤخراً بأن ثمة حکومة یمنیة جدیدة قید التشکل*. بیروت: مرکز کارنیغی للشرق الأوسط، ۲۰۲۰/۷/۱۳.
- ناجی، أحمد (۲۰۱۹). *لن تُصیب أحداث عدن التحالف العربی بالتشظی، بل قد تفتح باباً لإعادة تعریف العلاقة بین الحلیفین الرئیسیین*. بیروت: مرکز کارنیغی للشرق الأوسط، ۲۰۱۹/۸/۲۲.
- وحید، مروة (۲۰۱۶). لماذا إیران تسعی لتفکیک الدولة الیمنیة. *المستقبل للأبحاث والدراسات المتقدمة*، ۲۰۱۶/۱۱/۱۶.

- موسى بدوى، أحمد (۲۰۱۶). مفاوضات الكويت: إلي أين يتجه الأزمة اليمنية. *المركز العربى للبحوث والدراسات*، ۲۰۱۶/۴/۱۶.
- عنتر، غاندى (۲۰۱۶). الصراع السعودى الإماراتى ومستقبل اليمن. *المعهد المصرى للدراسات السياسية والاستراتيجية*، ۲۰۱۶/۹/۶.

- Abaad Studies Center. (2018, September 23). Studying the impact of the United Arab Emirates in Yemen: Competition between Saudi Arabia and the Emirates. *Abaad Studies Center*. Retrieved July 25, 2020, from https://abaadstudies.org/news-59785.html
- Alrodan, K. A. (2007). Critique of China's threat theory: A systematic analysis. *Asian Perspective*, 31(3), [page numbers if available].
- Barbara Leaf & Zirkle, A. D. (2018, December 6). United Arab Emirates and Yemen: Joining forces in a coalition. *The Washington Institute*. Retrieved March 2, 2020, from [full link if available]
- Bianco, C. (2019, September 13). Fractures in the Saudi-Emirati alliance? *European Council on Foreign Relations (ECFR)*. Retrieved May 12, 2020, from https://ecfr.eu/article/fractures-in-the-saudi-emirati-alliance/
- Cheng, J. Y. S., & Zhang, W. (2002). Patterns and dynamics of China's international strategy. *Contemporary China Review*, 1(31), [page numbers if available].
- Chidlley, C. (2014). Towards a framework of reciprocity in international relations. *Policy Brief,* 41(1), [page numbers if available].
- Dorowich, M. (2020). Escalation in failed military interventions: Quagmires of Saudi Arabia and the Emirates in Yemen. *Global Politics*, 8(1). https://doi.org/10.1111/1758-5899.12781
- Emami, M. A. (2001). *Internal influential factors in the Persian Gulf.* Tehran: Office of Political and International Studies. (If Persian, clarify [In Persian])
- Harb, E. K. (2019, August 1). Why the United Arab Emirates is forsaking Saudi Arabia in Yemen. *Foreign Policy*. Retrieved August 23, 2020, from https://foreignpolicy.com/2019/08/01/why-the-united-arab-emirates-is-forsaking-saudi-arabia-in-yemen/
- Johnston, I. I. (2003). Is China a status quo power? *International Security*, 27(4), [page numbers if available].
- Kissinger, H. (2014). *World order*. London: Penguin Books.
- McKernan, B. (2020, March 20). Clash between UAE and Saudi Arabia: Interests keep Yemen conflict alive. *The Guardian*. [Add full link if available]
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. New York: Norton.
- Waltz, K. (1979). *Theory of international politics*. Addison-Wesley.
- Sheehan, M. (2005). *The balance of power: History and theory*. New York and London: Routledge.
- Griffiths, M. (1992). *Realism, idealism and international politics*. New York and London: Routledge.
- Waltz, K. (2000). Structural realism after the Cold War**.** *International Security*, 25(1), 5–41. https://www.jstor.org/stable/2626772